## جلسه 16-83

**چهارشنبه - 25/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌الله الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به خمس سرقفلی بود که مشهور بزرگان وجوب خمس در آن را مفروغ‌عنه گرفتند البته ثمنی که با آن سرقفلی تهیه می‌‌شود که مسلما ربح است و خمس دارد، بحث در خمس خود سرقفلی است. فرض کنیم اصلا بابت سرقفلی پول نداد اما خود سرقفلی ارزش دارد این خمسش چه جور می‌‌شود؟

ما عرض کردیم اگر بگوییم سرقفلی تحلیلش یعنی واگذاری حق اجاره دادن مالک حق اجاره دادن را واگذار می‌‌کند به این کسی که حق سرقفلی را می‌‌خرد می‌‌شود یک حق شرعی، مشهور می‌‌گویند حق شرعی فایده است اگر عقلاء بابت آن پول می‌‌دهند می‌‌شود مال و فایده مالیه مثل حق التحجیر حق السبق ولی ما به نظرمان اشکال می‌‌آید و در بحوث فی کتاب الخمس جلد 2 صفحه 188 تعبیر می‌‌کنند لعله ظاهر تعبیرات الاصحاب که متعلق خمس باید عین خارجی باشد ما این را و لو خود ایشان قبول ندارد می‌‌گوید فایده صدق بکند و لو عین خارجی نباشد متعلق خمس است اما ما شبهه‌مان قوی است که ما غنتم ما افاد الناس یعنی عینی که حال یا عین شخصی یا عین کلی که قابل انطباق بر عین شخصیه هست مراد او است. و لذا شما اگر حق سبق به استخراج معدن داشتید اما استخراج معدن نکردید پول هم می‌‌دهند به شما اگر راضی بشوید حق سبق شما را بخرند شما نمی‌فروشید باید خمس بدهید؟ مالک چیزی نیستید در خارج. یا حق تألیف کتاب تألیف کردید و حق تألیف یا شرعی است یا از باب شرط ضمن العقد کتاب‌تان را که می‌‌فروشید شرط کردید بر مشتری که نباید چاپ بکند آن را و این باعث حق شده است برای شما حاضرند ملیون‌ها تومان پول بدهند چون کتاب شما معروف شده، کتاب کمک درسی است که زود معروف می‌‌شود!!‌ ولی شما بابت این حق تألیف پولی دریافت نکردید فعلا بنای بر تجدید چاپ ندارید بگوییم باید خمس بدهی؟ چون یک حق شرعی داری که حاضرند برای آن پول بدهند و اگر شما موافقت نکنید اصلا دولت اجازه چاپ به آن‌ها نمی‌دهد پس شما یک فایده‌ای دارید که باید خمس آن را بدهید؟ بعید می‌‌دانم آقایان به این مطالب ملتزم بشوند. حالا آن‌هایی که شرعیت را هم مطرح نمی‌کنند فایده عرفیه را کافی می‌‌دانند مثال زیادتر می‌‌شود زد، امتیاز وام، نامه برای شما آمده که تا سقف کذا می‌‌توانید وام بگیرید و این امتیاز را هم عرف قابل مبادله می‌‌داند نمی‌خواهی وام بگیری ولی باید خمس بدهی چون حق امتیاز وام ارزش دارد این را فکر نکنم کسی بگوید.

[سؤال: ... جواب:] حتی در حق التحجیر، ‌حق التحجیر حق السبق است، حق السبق للاحیاء است مثل حق السبق لاستخراج المعدن او هم حق السبق است فرقی نمی‌کند.

تخریج دوم سرقفلی وکالت بود یا تخریج سوم شرط مأذونیت در تصرف بود، تخریج چهارم اعطای حق السکنی بود که آقای خوئی می‌‌فرمود، ‌برای این چه این موجب خمس بشود؟ من در ضمن یک عقد لازم با شما شرط کردم که من یا هر کسی که من معرف می‌‌کنم بتواند از فروشگاه شما نصف قیمت خرید کند یا در هتل شما با نصف قیمت سکوت بکند حاضر هم هستند افراد بیایند یک پولی بدهند موافقت از من بگیرند حالا یا موافقت کلی بگیرند یا موافقت جزئی، موافقت کلی که می‌‌شود کلی می‌‌شود پول گرفت یک موافقت کلی امضا می‌‌کنم که این آقا هر گاه خواست بتواند از فروشگاه شما نصف قیمت خرید کند، کلی من می‌‌توانم این‌جوری تحصیل درآمد بکنم این شرط شرعی هم هست، ‌در ضمن عقد شما ملتزم شدی که من همچون حقی دارم و بابت این حقی که پیدا کردم و واگذاری این حق عقلاء پول می‌‌دهند چرا پول ندهند؟ یک مختصری به من پول می‌‌دهد بعد می‌‌رود هر چی می‌‌خواهد نصف قیمت می‌‌خرد، ‌حالا ما نه پولی گرفتیم نه چیزی به ما بگویند خمس بده؟ خمس چی را بدهم؟ و لذا ما در وجوب تخمیس سرقفلی اشکال می‌‌کنیم.

حالا چرا بزرگان ما گفتند سرقفلی خمس دارد؟ به نظر من این خطای در مصداق یک مقدار هست، یعنی عرف سرقفلی را که شما مالک هستید در واقع فکر می‌‌کند که یک منفعت عینیه شما مالک هستید حیثیتی هست در این ملک در این مغازه، منافع این مغازه ملک شما می‌‌شود، ‌عرف این‌جور حساب می‌‌کند، و بعضی از بزرگان مثل آقای خوئی نظرشان این بود که در جایی که عرف در مصداق خطا بکند ولی منشأ بشود که بگوید هذا فائدةٌ، یا هذا لیس بفائدة ما تابع صدق عرفی فایده هستیم و لو منشأش خطای عرف در تشخیص مصداق باشد.

مثلا شما رفتید یک کشور غیر اسلامی رفتید بانک گفتید وام می‌‌خواهم، گفت یک ملیون پوند به تو حاضریم وام بدهیم ولی سود دارد، شما هم که متشرع هستید، قرض ربوی نمی‌گیرید، قرض ربوی حرام است، آن بنده خدا فکر می‌‌کرد که ما راه یحتال الفقیه راهش را بلد نیستیم گفتیم می‌‌گوییم بله قرض ربوی گرفتن از کافر حرام است اما ما راهش را بلدیم صوری امضا می‌‌کنیم این مال را به قصد استنقاذ مال کافر غیر ذمی اخذ می‌‌کنیم، این استنقاذ هم که خلاف قانون نیست، بی‌احترامی عرفی به مال مردم نیست، تا بگوییم خلاف آن شرط ضمنی است که در ویزا گرفتن به این کشور به شما شرط می‌‌کنند که اموال دولت را اموال مردم را به زور و به ناحق نگیرید، نخیر، از آن جهت مشکلی ندارد، صوری امضا می‌‌کنید این قرض ربوی را ولی وقتی یک ملیون پوند را گرفتید قصد می‌‌کنید تملک مال کافر را و اقساط‌تان را هم پرداخت می‌‌کنید، آقای خوئی سؤال کردند از ایشان‌ که باید خمس بدهیم؟ حالا این یک ملیون پوند تا آخر سال ماند، آقای خوئی فرمودند نخیر، ‌چرا؟ برای این‌که درست است شما شرعا بلا عوض مالک این یک ملیون پوند هستید بدهکار نیستید اما عرف چون می‌‌بیند شما عرفا و قانونا ملزم هستید به ادای اقساط و بدل آن یک ملیون پوند این را مصداق فایده نمی‌بیند، و لذا خمس ندارد، مرحوم آقای تبریزی هم همین نظر را داشت ولی آقای سیستانی فرمودند باید خمس بدهید چون عرف اشتباه می‌‌کند، شما تملک کردی این یک ملیون پوند را بلا عوض، حالا قانون عرف شما را مجبور می‌‌داند به پرداخت اقساط، شرع که این را نگفت،

[سؤال: ... جواب:] شما اگر از دهان شیر یک ملیون پوند را استنقاذ می‌‌کردی خمس نمی‌دادی؟ ... اگر دولت بگوید بروی کار کنی باید ده درصد مالیات بدهی فایده صدق نمی‌کند؟ آقای خوئی نمی‌فرمود اگر شما درآمدی داشتید دولت ده درصد مالیات بست ولی قبل از این‌که سال خمسی شما برسد از شما نمی‌گیرد آن را چون فعلا قسط‌بندی کرده است یا فعلا درگیر دادگاه هستید با این‌که می‌‌دانید هیچ گاه به نفع شما و علیه اداره اقتصاد و دارایی حکم نمی‌کند در عین حال از باب الغریض یتشبث بکل حشیش دادگاه می‌‌روید دادگاه به ضرر شما حکم می‌‌کند دادگاه تجدید نظر می‌‌برید او هم به ضرر شما حکم می‌‌کند دیوان عالی کشور می‌‌برید مدام تاخیر می‌‌افتد مالیات نمی‌دهید بله شما امسال ده میلیارد سود کردید حالا بعد از گذشت سال شما مجبورید آقایان تعبیر می‌‌کنند مثل دزد سر گردنه از شما پول می‌‌گیرد این‌که مانع از صدق ربح نیست اما در استنقاذ می‌‌گویند عرف چون شما را مطالب به بدلش می‌‌داند فایده صدق نمی‌کند آن هم آقای سیستانی قبول نکرده می‌‌گوید خطای عرف که اعتبار ندارد.

ولی ما این مثال را طبق فتوای آقای خوئی و آقای تبریزی می‌‌خواستیم بزنیم که با این‌که قبول دارند عرف خطا می‌‌کند در مصداق ولی می‌‌گویند بالاخره همین که مطالب به بدلش هستید عرفا همین باعث می‌‌شود عرف به شما نگوید سود کردی، چه سودی کردم، ‌یک ملیون پوند گرفتم درست است قصد شرعی وام ندارم اما یک ملیون پوند گرفتم باید اقساطش را بدهم مثلا این‌جا اگر قسطش را ندهم که بیچاره‌ام می‌‌کنم یا حتی در کشور اسلامی یک راهی که آقای سیستانی ارائه دادند این است که این قرض‌های ربوی که بانک‌های دولتی می‌‌دهند یک راهش این است که شما این‌ها را صوری امضا کنید بعد بگویید، البته بگویید یا نگویید مهم نیست مهم این است که بعد انشا بکنید که این را به خودم قرض دادم، قرض غیر ربوی، این می‌‌شود قرض، اجازه دادند و بعد اقساطش را گفتند می‌‌توانید به بانک بدهید کار حرامی هم نکردید چون انشای قرض ربوی نکردید، راه دیگر این است که اصلا قصد قرض نکنید انشای قرض نکنید به عنوان تملک مجهول المالک منتها بعدا هم اقساطش را به بانک خواهید داد این را هم گفتند اشکال ندارد ولی باید خمس بدهید چون تملک مجهول المالک بلاعوض کردید آخر سال هر چی ماند باید خمسش را بدهید. حاکم شرعی اجازه دادند این کار را بکنید، اگر قرض می‌‌دهید به خودتان‌ که هیچ، ‌بدهکارید شرعا و فایده صدق نمی‌کند ولی اگر تملک مجهول المالک می‌‌کنید و بعدا اقساط را خواهید داد از باب این‌که دولت می‌‌گیرد از شما اقساط را این‌جا اختلاف است آقای خوئی و آقای تبریزی می‌‌گویند فایده صدق نمی‌کند چون مطالب به بدلش هستید عرفا آقای سیستانی می‌‌گویند صدق می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] قرض گرفت از بانک مثلا، چون قرض الحسنه شد عملا با آن انشای قرض الحسنة‌که بعدا کرد این اصل قرض را که می‌‌دهد مازادش را هم هبه می‌‌کند به بانک و این هبه در شأنش هست اگر برای مؤنه است خمس ندارد، اما آن مقداری که هنوز اقساط اضافی را که دولت به عنوان سود حساب می‌‌کند نداده نه، آنها هنوز چیزی نداده هر وقت داد از ربح آن سالی که پرداخت کرده آن اضافه را کم می‌‌شود. ... آقای خوئی که گفت کل این مبلغ فایده صدق نمی‌کند، شما نظر آقای سیستانی را می‌‌خواهید آقای سیستانی می‌‌گویند اگر تملک مجهول المالک است اصلش فایده صدق می‌‌کند. ... حالا شما گیر ندهید به آن دو تومان، اصل مطلب روشن بشود.

مثال دوم هم بزنیم: هبه به شرط هبه، من بدهکار نیستم وقتی شما به من یک ملیون هبه می‌‌کنی به شرط صریح یا شرط بنایی و ضمنی که من هم بعدها به شما یک ملیون یا بیشتر هبه کنم شرعا من به آن هبه آینده که بدهکار نیستم، شرط ضمن العقد است واجب الوفاء است. مثل این‌که من واجب است پولی که دارم انفاق کنم بر زوجه و اولادم، این هم واجب است که من هبه کنم مالی را به این شخصی که امروز این یک ملیون را به من هبه کرده است اما این را آقای سیستانی هم قبول دارند که عرف این را فایده نمی‌داند یک ملیون به من بخشیدند شرط کردند که در آینده به این‌ها یک ملیون و یا بیشتر هبه کنیم یا به خود این یا به شخص دیگر منتها این آقا شرط می‌‌کند، ‌می گوید من آمدم در عروسی شما یک ملیون دادم حالا شرط ضمنی بعد التزام عرفی را هم حالا بحث می‌‌کنیم شما هم فردا پسر من یا فردا خود من خواستم یک مراسمی داشته باشم بالاخره نمی‌شود، زرنگی نمی‌شود، ‌داد و ستد است، جاده یک طرفه نیست ما امروز یک ملیون کادو می‌‌آوریم فردا هم باید تو بیاوری و الا دعوایمان می‌‌شود، گفته می‌‌شود این فایده نیست یک ملیون گرفتم باید یک ملیون بدهم و لو بدهکار نیستم اما عرف این را فایده نمی‌داند. حالا اگر کسی این را توسعه بدهد به آن التزامات عرفی که درست است این شرط نکرد اما دیگر واقعا کسر ‌شأن است که این آقا کادو آورد برای عروسی پسر ما ما برای عروسی پسر او کادو نبریم، این کسر‌ شأن را هم اگر ضمیمه کنید بگویید عرفا فایده صدق نمی‌کند چون جایش باید بدهم این پول را آن وقت دیگر خیلی مسأله آسان‌تر می‌‌شود اما آنی که آقای سیستانی گفتند در هبه به شرط هبه است که شرط صریح بشود یا شرط ضمنی.

ممکن است شما اشکال کنید بگویید مگر عرف مرجع در تشخیص مصادیق است به نظر شما که این‌جا می‌‌گویید عرف این‌جور تشخیص می‌‌دهد که آقای خوئی در مورد استنقاذ گفت یا آقای سیتانی در هبه به شرط هبه گفت. جواب این است که این آقایان عرف را مرجع در تشخیص مصداق نمی‌دانند و لکن می‌‌گویند مفهوم فایده عرفا این گونه است که صادق نیست بر این موارد، باز شبهه مفهومیه فایده است به عرف رجوع می‌‌کنیم نه مصداق فایده منتها منشأ این شبهه مفهومیه فایده که به عرف رجوع می‌‌کنیم این ذهنیت عرف است در مورد استنقاذ که فرق می‌‌گذارد می‌‌گوید درست است من اصلا شرعا بدهکار نیستم ولی عرفا مطالَبم به بدل آن مالی که استنقاذ کردم و این منشأ می‌‌شود اصلا عرف مفهوم فایده را بر این صادق نداند.

حالا شما عکسش حساب کنید، جایی عرف یک چیزی را فایده می‌‌داند، فایده عینیه هم می‌‌داند، می‌‌گوید این مال فایده است برای تو، ممکن است کسی بگوید این اقساط درازمدت یک ماشین را قسطی به او می‌‌فروشند ماهی خیلی قسط نازل، شاید بیست ساله که اصلا به چشم نمی‌آید، ممکن است همان‌جا عرف بگوید این‌که چیزی نیست، نمی‌گویم کل این ماشین را بگوید فایده است قسط هیچ، مثل هدیه بلاعوض حساب نمی‌کند اما این‌که بگوید من خرید اقساطی کردم هنوز هم قسطش را ندادم مؤنه‌ام هم نیست اتفاقا گذاشتم در پارکینگ خانه‌مان استفاده نمی‌کنم چون سریع متهم می‌‌شوم فعلا گذاشتیم یک سالی در پارکینگ این را ممکن است بگوییم عرف می‌‌گوید فائدةٌ، درست است آن فرمایشی که از آقای بهجت مطرح شد هر وامی فایده است بالاخره مردم این هم دنبال وام گرفتن می‌‌روند لابد یک سودی در آن است که می‌‌روند نه آن را خود ایشان فرمود من همچون حرفی یا نگفتیم یا مقصودم نبوده، وام را عرف فایده نمی‌داند ولی این وام‌هایی که اقساط کم درازمدت هست که در بحث استطاعت هم گفتند که پنجاه سال قسط می‌‌دهد بابت یک وامی آن وقت قسط‌های کم یا آنی که آقای سیستانی گفتند که کل مبلغ اصلا مربوط هست به دراز مدت که بعد از پنجاه سال بیا کل وامت را تسویه کن ایشان می‌‌گوید این موجب استطاعت می‌‌شود عرفا، این‌جا هم کسی بگوید این ماشینی که با اقساط کم درازمدت است عرف این را فایده می‌‌داند منتها آن مقداری که بدهکار هستی کم می‌‌کند، اما این‌که بگویی اصلا فایده نیست نه.

حالا این‌ها باید جای خودش بحث بشود من وارد آن بحث‌ها نمی‌خواهم بشوم می‌‌خواهم تطبیق کنم بر مقام، کسی بگوید در سرقفلی هم عرف تشخیصش این است که شمایی که این مغازه را به نحو سرقفلی در اختیار گرفتی یک حق عینی است نه صرف وکالت، تحلیلش این است و الا از نظر عرف شما یک حق عینی داری در این مغازه، حیث خارجی این مغازه می‌‌بیند سرقفلی این مغازه را در اختیار داشتن، و لذا از این باب ممکن است کسی بگوید خمس دارد.

ولی به نظر ما این‌جا وقتی عرف به او بگوییم این تحلیل‌های شما راجع به سرقفلی درست نیست، ما هیچ حق عینی نسبت به این مغازه نداریم، مالک عین نیستیم مالک منفعت نیستیم ما یک وکالتی داریم از این آقا یک حق السکنایی داریم یک شرط مأذونیتی داریم این‌جا باز هم عرف می‌‌گوید این فایده عینیه است؟ برای ما واضح نیست. در بعضی مثال‌ها که گفتیم عرف بخاطر خطای در مقدمات واقعا در مفهوم فایده توسعه می‌‌داد آن استنقاذ را می‌‌گفت فایده نیست، اما آن ماشین با اقساط درازمدت را عرف می‌‌گوید فایده است، فرق می‌‌کند با مانحن‌فیه که به عرف می‌‌گوییم تو اشتباه می‌‌کنی که فکر می‌‌کنی من مالک عینی این مغازه هستم. فایده‌ای که متعلق خمس است بنا شد یا عین باشد یا منفعة العین نه حق محض، من نگفتم حق فایده نیست، من می‌‌گویم انصراف ما افاد الناس و ما غنمتم به عینی است که فایده است، در خارج یک چیزی هست اسمش فایده است، اسمش غنیمت است، نه صرف حق ذهنی و لو شرعی به نام حق السبق به نام شرط المأذونیة و امثال آن. از این بحث بگذریم.

[سؤال: ... جواب:] الان شما این فیش حج عمره، شما ده سال پیش ثبت‌نام کردید برای حج برای عمره یک مبلغ مختصری دادید، الان همان فیش عمره را چقدر از شما می‌‌خرند، فیش حج را که دیگر خیلی گران می‌‌خرند از شما، ما نمی‌خواهیم بفروشیم، باید خمس بدهیم. البته این را آقای خوئی و آقای سیستانی هم می‌‌گویند خمس نده چون این شرعی نیست شما پولی که پرداخت کردی مال شما بود قرارداد شرعی بسته نشده چون قرارداد شرعی باید غرری نباشد نرخ مشخص باشد الان دولت که مشخص نکرده که بعدا چقدر بدهد و اینقدر مبلغ مشخص را بدهی امسال یا سال دیگر می‌‌بریمت، نه، همه‌اش معلق است و مشکوک است، و لذا اجاره صحیحه واقع نشده، ولی فیشی دست شما هست در بازار خرید و فروش می‌‌شود، این‌ها به نظر ما خمس ندارد، چون من مالک چیزی نیستم، حالا این‌جا عرض می‌‌کنم آقای سیستانی هم می‌‌گویند خمس ندارد این فیش چون حق شرعی در کار نیست ملک شرعی در کار نیست، حق عرفی هم که خمس ندارد، حق شرعی خمس دارد.

پس اصل وجوب خمس سرقفلی شد مبنی بر احتیاط وجوبی.

حالا بنا بر وجوب تخمیس سرقفلی، یک بار خمس دادید، من امسال این سرقفلی را که مالک هستم صد ملیون می‌‌ارزد بسم الله بیست ملیون اگر از مال دیگر بدهم بیست و پنج ملیون می‌‌دهم که خمس این بیست ملیون هم داده باشم، سال بعد سرقفلی می‌‌شود دویست ملیون، آقایان معمولا می‌‌گویند اگر به قصد تجارت نگه داشتی خمس مازاد را بده ولی سرقفلی را معمولا انسان به قصد تجارت نگه نمی‌دارد بلکه به قصد این نگه می‌‌دارد که از سود سرقفلی استفاده کند از مغازه می‌‌خواهد استفاده کند، در واقع آلات کسب است نه ما یتجر به، ما یتجر به یعنی آنی که خرید و فروش می‌‌کنیم به قصد سود معمولا می‌‌گویند خمس ندارد مگر بعد از این‌که سرقفلی‌ات را بفروشی آن وقت، ‌ولی عرض کردم عده‌ای قائلند نه، مثل صاحب کتاب بحوث فی الخمس می‌‌گویند سود می‌‌کنی، سرقفلی پارسال صد ملیون بود حالا خمسش را دادی دستت درد نکند ولی امسال شده دویست ملیون دو سال دیگر ممکن است بشود یک میلیارد، تو میلیارد می‌‌شوی بعد می‌‌گویی سود نکردم؟ ما گفتیم که نه، ‌عرفا سود کردن یعنی تحصیل مال زاید، تحصیل مال زاید نکردم من تا نفروشم. اما آن‌هایی که می‌‌گویند خمس دارد، مشکلی که به وجود می‌‌آید این است که خمس تصاعدی ممکن است بشود، چطور؟

من برای این‌که بحث روشن بشود بحث را مثالش را عوض می‌‌کنم بعد بر این بحث گران شدن سرقفلی پیاده می‌‌کنم، البته فعلا گران شدن سرقفلی را ناشی از تورم ندانید، نخیر، این پارسال قبلا متروک بود الان رونق پیدا کرده و سرقفلی‌اش گران شده، این‌جور حساب کنید نه این‌که پول کم‌ارزش شده بحث او را می‌‌رسم که گرانی یک کالا بخاطر تورم آیا مشمول فایده است کما لعله المشهور یا مشمول فایده نیست بحثش می‌‌رسد فعلا بحث این است که گران شدن ناشی از تورم نیست. عرض کردم اگر ما بگوییم هر گران شدنی و لو قبل از فروش مشمول خمس است این سر از خمس تصاعدی در می‌‌آورد، خمس تصاعدی چیست که باعث می‌‌شود یک عده از اصل خمس هم فراری بشوند یک فروعی هست در فقه برای افرادی که بالاخره ایمان‌شان ضعیف و متوسط و این‌ها است ممکن است باعث گریز از خمس بشود یکی ما مطرح می‌‌کردیم نمی‌خواستیم مطرح بشود دیدیم یک آقایی در رساله جامع آورده، و آن این بود که می‌‌گفتیم این‌هایی که مغازه می‌‌خرند با پولی که سال بر آن نگذشته، بیست سال سی سال این مغازه دستش است خمس نداده، امروز می‌‌گویند مغازه چند می‌‌ارزد، ده میلیارد خمسش را بده، حل است؟ می‌‌گویند نه، ‌یک پنجم اجرة‌المثل این مغازه را در طول بیست سال حساب کن، بیست سال قبل چند اجاره می‌‌کردند این مغازه را یک ساله؟ می‌‌گویید آن موقع ده ملیون، می‌‌گویند دو ملیونش مغازه مال امام بوده باید اجاره‌اش را بدهی به امام علیه السلام، تورمش هم احتیاط واجب این است که حساب کنید، حالا آن بحث دیگری است، سال بعد اجاره‌اش بیست ملیون بوده باید خمس سال بعد که بیست ملیون اجاره بوده یک پنجمش را بدهی، سال بعد شده سی ملیون، آقا! یواش‌یواش قیمت مغازه که می‌‌رود بالا اجاره‌اش هم می‌‌رود بالا می‌‌گوید این‌جور که شما حساب کردید کل مغازه را بردارید بروید دیگر.

می‌‌گویند چون آن خمس اجاره‌ها تدریجی است ما یک وقت بنایی می‌‌کردیم یک فرغون خریدم پنجاه هزار تومان یک فرغون دیگر اجاره کردند که آخرش پنجاه هزار تومان اجرت آن فرغون دوم شد که اصل فرغون هم صاحب فرغون برداشت و برد، پنجاه هزار تومان هم گرفت، گاهی این‌جور است، این یک چیزی که باعث فراری شدن مردم می‌‌شود، دیگر حالا اگر خمس نمی‌دهند نمی‌گوییم این را، ‌خلافش را نمی‌گوییم ولی این را هم نمی‌گوییم چون مطمئنیم اگر بگوییم خمس را نمی‌دهد.

دوم همین خمس تصاعدی است، خمس تصاعدی چیست؟ حالا در آن مثال معروفش که به قصد تجارت شما یک زمینی را خریدید حالا سابقه کشاورزی هم داشت که ملک شرعی شده، به قصد تجارت خریدید بفروشید گران‌تر، مدام گران می‌‌شود می‌‌گویی بگذار یک ذره گران‌تر بشود، سال هاست همین‌جور مدام منتظری گران‌تر بشود دلت هم نمی‌آید بفروشی، خمسش را هم ندادی، اصل پول خمسش را دادی فرض کن، ‌یک ملیون خریدی خمسش را دادی، ‌سال بعد شد دو ملیون، آقای خوئی هم دارد، امام هم دارند، می‌‌گویند سال بعد شد دو ملیون، چقدر سود؟ چقدر خمس این سود می‌‌شود؟ دویست هزار تومان از یک ملیون سود، چون اصلش را خمسش را دادی، دویست هزار تومان از دو ملیون می‌‌شود چقدر؟ یک دهم، یک دهم این زمین مال امام است، یادداشت کن، سال سوم شد چهار ملیون، یعنی یک دهمش شده چقدر؟ چهارصد هزار تومان، ‌او را که هیچ، او سهم امام است که گران شده، اصلا طمعی به او نکن، مال تو نبود، او سهم امام است که گران شده چهار صد تومان بشود یا هر چی. چقدر شما سود کردی در سال سوم؟ که دو ملیون شد چهار ملیون. یک ملیون و ششصد چون چهارصدش که مال تو نیست، یک ملیون و ششصد خمسش چقدر می‌‌شود؟ سیصد و بیست، نسبتش به کل چهار ملیون چقدر می‌‌شود؟ حالا حساب کن، آن را هم ببر در حساب امام، بگو این مقدار هم از زمین رفت به ملک امام، هر سال که گران‌تر می‌‌شود ولی هنوز خمسش را ندادی، مدام از سهم تو کم می‌‌شود آن سهم سابق امام هر چی گران‌تر می‌‌شود نوش جان امام مال خودش است، سود شما هم یک پنجمش منتقل می‌‌شود به امام، مدام سرمایه امام اضافه می‌‌شود سرمایه تو کم، تا آخرش به جایی می‌‌رسد اگر خیلی طولانی بشود این سال‌ها و خمس ندهی، خمس تصاعدی تقریبا نه دقیقا، اصل زمین را هم از دستت می‌‌گیرد چون سهم امام مدام می‌‌رود بالا و سود هر چی هست مال امام است و ربطی به شما ندارد، سود شما هم مدام هر سال یک پنجمش در اصل زمین قرار می‌‌گیرد و اضافه می‌‌شود به سهم امام. به این می‌‌گویند خمس تصاعدی. حالا امام می‌‌فرمود که مشکل را اضافه می‌‌کرد، زاد فی التنبور نغمة اخری، ‌می فرمود این سود‌هایی که مصرف می‌‌کنی، حالا این زمین که ممکن است بگوییم مصرفی نیست ولی او هم بالاخره اگر استفاده می‌‌کنی از زمین، هر چی هم استفاده می‌‌کنی ضامن سهم امام هستی، او هم که اضافه می‌‌شود به آن خمس تصاعدی، آخرش باید به حالت سینه‌زنی بروی دفتر مرجع تقلید یا حجة بن الحسن برسد به فریاد ما! که این آقایان چی می‌‌خواهند از جان ما!!‌ این نتجه این می‌‌شود.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله، پس فعلا اصل خمس سرقفلی را ما مفروغ‌عنه گرفتیم ارتفاع قیمتش را حساب می‌‌کنیم که سر از خمس تصاعدی در می‌‌آورد ببینیم آخرش به کجا ختم می‌‌شود.

و الحمد لله رب العالمین.